

ماوراءالنهر از ورود ترکها تا ورود مغولان

امیر تیمور رفیعی^۱

جهت حرکت توسعه فرهنگها در منطقه، برخلاف جهت مهاجرت قومیتها، بیشتر از جانب جنوب به طرف شمال بوده و از چند هزار سال پیش از میلاد سابقه داشته و از جمله مهمترین این فرهنگها می توان به بودیسم، زردتشی، نسطوری، مسیحیت، مانوی و اسلام اشاره نمود که مسیرهای طولانی را از غرب و جنوب آسیا تا شمال و شرق آن پیمودند. وجود معابد بودایی از خاور دور تا چین و افغانستان، آثار مانوی در دورترین نقاط چین مانند دون هوانگ و تورپان و حضور اسلام در سراسر شرق دور و شمال غربی چین شواهدی بر این امر است.

از زمان سقوط دولت سامانیان در خراسان بزرگ و ماوراءالنهر قبایل و غلامان ترک آسیای مرکزی سد حکومتهای ایرانی را یکی پس از دیگری درهم شکستند و دورانی را در تاریخ ایران به وجود آوردند که حقیقتاً باید دوره حکومتهای ترک نژاد در ایران دانست. نخستین دودمان از این فرمانروایان بیگانه ترکان سلجوقی بودند، که در نیمه اول سده پنجم ق/ یازدهم م در ایران روی کار آمدند. اگرچه آمدن سلجوقیان عصر تازه ای از حکومت بیگانگان، بویژه ترکان، را در ایران آغاز کرد، اما این تغییر به هیچ وجه ناگهانی و غیر منتظره نبود. در آغاز سده پنجم ق. ایران هنوز تا مناطق آن سوی جیحون گسترش داشت و نواحی خوارزم و ماوراءالنهر و فرغانه را شامل می گشت. ماوراءالنهر، از قدیم ترین ایام گذرگاهی بود که اقوام گوناگون دشتها از آن می گذشتند و به سرزمینهای آباد و مسکون جنوب و مغرب سرازیر می شدند.^(۱)

رخنه تدریجی عناصر ترک در ماوراءالنهر و خوارزم از زمانهای دور می بایست آغاز شده باشد. اما با مسلمان شدن برخی از ترکهای غربی ساکن آسیای مرکزی این روند افزایش شدیدتری به خود گرفت. بطوری که تعداد قبایل و کنیزکان ترک از خلخی، تاتار، غز، قبیچاق،

۱. آقای امیر تیمور رفیعی، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی است.

یغما، تبتی، و چگل و جز آنان در این عهد بسیار بوده است، و همه جا را از دربارهای پادشاهان و امیران و دستگاههای وزیران و رجال تا خانه‌های اکابر و اشراف و متمکنین فرا گرفته بودند و بیشتر نفوذ آنان در دستگاههای دولتی بود، که برای جنگ و اخذ مالیات و عوارض و نظایر این کارها مورد استفاده قرار می‌گرفتند و البته از جور و عدوان نسبت به مردم دریغ نمی‌کردند.^(۲)

نتیجه بلافصل هجوم ترکان مسلمان به ماوراءالنهر جابجایی جمعیت در این مناطق بوده است؛ زیرا حوزه‌های رودخانه‌های سیحون و جیحون کمربند سنتی آسیای مرکزی و تمدنهای باستانی در خاور نزدیک بودند و با تشکیل حکومت سلجوقیان و پیشروی آنها به سوی مناطق غربی راه برای کوچ تازه عناصر ترک آسیای مرکزی به درون مرزهای ایران گشوده شد. در طول قرون ششم، هفتم و هشتم ماوراءالنهر شاهد توسعه روزافزون عناصر ترک در خود بود. در این میان شاید یکی از مهمترین وقایع تاریخی این ناحیه هجوم مغولان به آنجا باشد؛ زیرا پس از حمله مغولان به ماوراءالنهر، که بی‌مبالغه یکی از دلگشاسترین و زیباترین مناطق ایران پیش از حمله مغول بود، و شهرهای مهمی همچون بخارا و سمرقند و خوارزم و ... را در بر می‌گرفت، شهرهایی که مهد فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی به شمار می‌رفتند، این ناحیه به ویرانی کشیده شد و شهرهای مهم آن تقریباً از سکنه خالی شد. پس از حمله مغول به بخارا و ویرانی آن، مردم از شهرها پراکنده شدند و به روستاها رفتند. یک نفر که از واقعه بخارا گریخته بود و به خراسان آمده بود در مقابل سوال راجع به احوال بخارا گفت: «آمدند، کُندند، سوختند، کشتند، بردند، و رفتند».^(۳) که در کوتاهترین کلمات پر معنی‌ترین جملات را بیان نموده است.

در ربیع‌الاول سال ۶۱۸ ق مغولان به سمرقند هجوم آوردند و آن را به کلی ویران کردند و امرا و سپاهیان و مردمان بسیاری را کشتند. پس از آن نوبت به خوارزم رسید، لشکریان مغول پس از فراغت از کشتار شروع به غارت کردن و ویران ساختن بقایای خانه‌ها و محلات شهر خوارزم نمودند. این شهر که روزگاری محل تجمع مردان و زنان علم و ادب و رزم بود به قول جوینی، پس از حمله مغولان این شهر تبدیل به زیستگاه شغالان و کرکسان گردید.^(۴)

این ویرانی بر اثر فتوح چنگیزخان که بیشتر اقوام مغول و ترک و دیگر صحراگردان آسیای مرکزی را تحت فرمانروایی خویش متحد ساخته بود پیش آمد با قساوت و سببیت به امحای منظم جمعیت بومی در مجموعه‌ای از شهرها، و بایر و ویران کردن کلیه آن نواحی پرداخت. از لحاظ نژادی جالب توجه‌ترین نتیجه کشورگشایی‌های مغول کاهش جمعیت بومی مناطق شرقی ایران و پخش و پراکندگی نژاد ترک در آسیای غربی، جنوب روسیه و ایران بود.

فرمانروایان دشت قبیچاق

چنگیزخان چهار پسر داشت به نامهای: جوجی، جغتای، اکتای و تولی؛ که هریک از این چهار پسر را بر بخشی از امپراطوری خویش فرمانروا ساخت. از این تقسیم ممالک امپراطوری سهم جوجی عبارت شد از: تمام ولایات حدود ایرتیش و کوههای آلتائی، ولایات دشت قبیچاق (در جنوب روسیه و شمال خزر) و خوارزم. (۵)

روابط جوجی با چنگیز چندان صمیمانه به نظر نمی‌رسید، این امر معلول شک و تردیدهایی بود که چنگیز از حلالزادگی جوجی در ذهن داشت. به همین دلیل خود جوجی و بعدها جانشینان وی از مداخله در امور امپراطوری اجتناب می‌کردند. مرگ جوجی در سال ۱۲۲۷م/ ۶۲۴ ق یعنی شش ماه پیش از فوت پدرش از بروز اختلاف شدیدی جلوگیری کرد. چنگیز تیول جوجی را میان پسران وی، آورده و باتو، تقسیم نمود. این دو برادر مؤسس دو سلسله شدند، آورده مؤسس اردوی سپید و باتو مؤسس اردوی زرین. باتو از طرف مغرب بر وسعت ممالک پدری افزوده و خانان ترک‌نشین قبیچاق را تحت حکومت خود گرفت. در شمال ممالک باتو، برادر دیگر او طغایتمور سرزمینهای واقع در دره علیای رود ولگا، که به بلاد بلغار معروف بود، به خود اختصاص داد. پسر چهارم جوجی یعنی شیبان در شمال ممالک آورده، دشت قرقیز را قلمرو خویش قرارداد. تمام این قبایل کم و بیش از باتو اطاعت می‌کردند و باتو با اینکه جواتر بود، به علت قدرت و شهرت پایتخت خویش شهر سرای را که در کنار ولگا قرار داشت پایتخت کل ممالک اولاد جوجی کرد. (۶)

این قبایل را به علت رنگ چادر خان ایشان سیر اردو یا اردوی زرین می‌خوانند. بطور کلی الوس جوجی بین چهار خاندان وی به شرح زیر تقسیم گردید:

۱. خاندان باتو (۱۲۲۴/۶۲۱ - ۱۳۵۹/۷۶۱) ایشان بر دشت قبیچاق غربی سلطنت می‌کردند.

۲. خاندان آورده (۶۲۳-۷۹۳ قمری) - ایشان در دشت قبیچاق شرقی (اردوی سفید) حکومت می‌کردند. و بعد از الوس باتو (۱۳۷۸-۱۵۰۲م) بر اردوی زرین نیز حکومت کردند و در آخر کار عنوان خانان هشترخان را پیدا کردند. (۱۴۶۶-۱۵۵۴م)

۳. خاندان طغایتمور -- خانان بلاد واقع در شمال دشت قبیچاق و ایشان گاهی در دشت قبیچاق غربی (اردوی زرین) ریاست پیدا کرده‌اند. و در آخر کار سلسله‌های خاندان غازان (۱۴۸۸-۱۵۵۲م) و قاسموف (۱۴۵۰-۱۶۷۸م) و فروم (۱۴۲۰-۱۷۸۳م) را تشکیل دادند.

۴. خاندان شیبان (۱۲۲۴-۱۶۵۶م) - که بردشتهای مسکن ازبکان و قزاقان قرقیز سلطنت

داشتند و بعد از مهاجرت از آنجا به خانی و امارت خیوه و بخارا رسیدند. (۱۵۰۰-۱۷۸۲م)
 بنا به وصیت چنگیزخان اوکتای به مقام خان عالی امپراطوری مغول برگزیده شد. پس از
 آنکه اوکتای به سلطنت رسید باتو را با پسر خود یعنی گیوک، و منگو پسر تولی را با اولاد
 جوجی به الوس جوجی فرستاد و فرمان داد تا به اتفاق هم به تسخیر ولایات آس و روس و
 چرکس بپردازند. (۷)

شاهزادگان مغولی پس از محاربات فراوان، شهرها و قلاع بسیاری را در تصرف آوردند.
 چون از فتح قیچاق و روس و آلان فارغ شدند، روی به کلار و باشقر، که مقدمه فتح ولایات
 اروپایی بود آوردند. پس از جنگی سخت آنجا را نیز به دست آوردند. پس از این فتوحات،
 شاهزادگان مغول باتو را در دشت قیچاق به سلطنت نشانند و خود بازگشتند. (۸) به دستور باتو
 در کنار و لگا شهر سرای پایه گذاری شد. و این شاهزاده پس از فتوحات درخشان سالهای
 ۱۲۳۶-۱۲۴۰ میلادی حکمروایی خود را بر تمام سرزمینهای قدیمی بلغارو قیچاق توسعه داد.
 و نیز بر شاهزادگان روسیه ریاست و سیادت پیدا کرد. بدین ترتیب اراضی بسیار پهناوری در
 اختیار او قرار گرفت، از نواحی واقع در شمال دریای سیاه و حوضه آرال و مسیر سفلی شط‌های
 دون و دونتز و دنیپر گرفته تا مصب دنیستر و مسیر سفلی شط پروت و تمام مرغزارهایی که در
 شمال قفقاز واقع است. (۹)

بر طبق گزارش رشیدالدین فقط چهار هزار مغولی اصیل و واقعی در خدمت باتو بود و
 مابقی لشکریان او ترکانی بودند که در خدمت او شمشیر می‌زدند، از قبیل قیچاقها، بلغارها، و
 اوغوزها. وجود همین قبایل مختلف ترک باعث گردید که خانات جوجی با سرعت بسیاری ترک
 شود و عادات و آداب و خلق و خوی ترک در آنجا رسوخ یابد. (۱۰)

الوس جوجی در زمان فرمانروایی باتو از گسترش بسیار زیادی برخوردار شد و باتو در
 زمان پادشاهی خویش نفوذ بسیار عظیمی در سیاست عمومی و کلی مغولان دارا شد، و به‌عنوان
 رئیس در شاخه ارشد چنگیز خانیان نفوذ و احترام او قابل توجه بود. باتو در سال ۱۲۵۵ یا
 ۱۲۵۶م/ ۶۵۴ق در گذشت، و پسرش سرتاق به جانشینی وی برگزیده شد، ولی هنگامی که به
 شهر سرای، مرکز الوس جوجی باز می‌گشت فوت کرد، بنابراین عموی وی، برکه، به جای وی بر
 تخت نشست. به لحاظ مذهبی برکه به دین اسلام متمایل شد (۱۱) و به همین دلیل بین او و
 ایلخانان ایران (هولاکو و اباخان) خصومت‌های پایداری به ظهور رسید و طی دوره دهساله
 فرمانروایی برکه (۱۲۵۷-۱۲۶۶م ۶۵۴ قمری) جنگ‌هایی بین اردوی زرین با ایلخانان ایران از یک
 طرف و ولایات روس و اروپایی از طرف دیگر جریان داشت. (۱۲)

همانند سرای که به دست باتو پی‌ریزی شد، شهر دومی نیز نزدیک آن برپا گردید که به سرای برکه معروف شد، و به عنوان پایتخت خانان قبچاق برگزیده شد. در همان اوایل سلطنت اباقاخان برکه و برادرزاده‌اش، نوقای، از طرف دریند قصد آذربایجان نمودند، ولی اباقاخان به مقابله با آنان برخاست. در این جنگ یک چشم نوقای بر اثر اصابت نیز از دست رفت و خود برکه نیز در تفلیس در اثر بیماری درگذشت (۶۶۴ق) و جنازه او را به سرای منتقل کردند. (۱۳)

پس از درگذشت برکه برادرزاده او، منگو تیمور، یکی از پسران باتو بر تخت نشست. سیاست زیرکانه وی به همراه عملیات نظامی شایسته سبب شد تا خان‌نشین اردوی زیرین به پایه یک قدرت مستقل مبدل گردد. روز چهارشنبه ۱۰ ربیع‌الآخر سال ۶۶۸ قمری پس از اینکه اباقاخان موفق شد مدعیان داخلی و خارجی را بر سر جای خویش بنشانند بر تخت سلطنت جلوس کرد و در همین روز از جانب منگو تیمور ایلچسانی با هدایا برای تهنیت به نزد اباقاخان آمدند، بدین ترتیب صلحی مابین آنان برقرار گردید. (۱۴) منگو تیمور همچنین اتحاد خویش را با سلطان مملوک مصر حفظ کرد و در ادامه سیاست برکه با میخائیل پالئولوگ، امپراتور بیزانس، سیاست دوستانه‌ای در پیش گرفت. منگو تیمور با دخالت در کشمکش‌های شاهزادگان مغولی آسیای مرکزی موفق شد باقیمانده بندهای سیاسی تبعیت از خان بزرگ را نیز که دیگر نام و القابش روی سکه‌های قبچاق ضرب نمی‌شد پاره کند. از این تاریخ سکه‌هایی که در اردوی زرین ضرب شده همگی به نام منگو تیمور و جانشینانش تهیه و ضرب گردیده‌اند. (۱۵)

در سال ۱۲۸۰م ۶۷۹ق که منگو تیمور درگذشت برادرش، تودامنگو (۱۲۸۷-۱۲۸۰م/۶۸۶-۶۷۹ق) جانشین او گشت. وی پادشاهی بود متشرع ولی بسیار نالایق؛ بنابراین با کمال میل اداره امور حکومت را به دست سردار با کفایت و قدرتمند خود، یعنی نوقای، سپرده و بعداً خود از تاج و تخت صرفنظر کرد و تولابوقا، که از برادرزادگان خانهای خاندان جوجی بود، بر تخت فرمانروایی نشست. فی‌الواقع صاحب حقیقی و واقعی خانات نوقای بود. او نیز از خانهای خاندان جوجی بود. (۱۶)

قدرت و نفوذ زیادی که نوقای در کشور بدست آورده بود موجب نگرانی خاطر تولابوقا گردید. بنابراین خان جدید کوشید تا به نحوی از شر نوقای خلاص شود. ولی نوقای توطئه او را خنثی نمود و در یک اقدام سریع تولابوقا به قتل رسید. پس از مرگ وی نوقای شخصی از پسران منگو تیمور را موسوم به توقتا به تخت سلطنت نشانند. به این امید که خان جدید بازیچه‌ای در دست او باقی خواهد ماند. ولی طولی نکشید که مابین این دو مدعی نزاع برخاست که نتیجه محتوم آن به قتل رسیدن نوقای پیر بود. پسران وی کوشیدند تا میراث پدری را حفاظت نمایند ولی جنگ و جدال داخلی آنها باعث شد که توقتای آنها را مضمحل سازد. (۱۷)

در سال ۱۳۱۲م/۷۱۲ق اوزبیک برادرزاده توقتای، پسر منگو تیمور، به فرمانروایی خانات قبیچاق رسید. اوزبیک به دین اسلام متمایل گردید و در زمان حکومت او اسلام بالاخره برای ابد دین رسمی دولت قبیچاق شد، به همین دلیل مورخان مسلمان ستایش زیادی از او به عمل آوردند. پیرو همین سیاست بود که مسیحیت و بودائیزم در شکل‌های گوناگون خود شکست خوردند و کنار رفتند. همچنین دربار قاهره از این سیاست دینی اردوی زرین خشنود گردید، و شاهزاده خانمی از خاندان اوزبیک به عقد سلطان مملوک مصر، ناصرالدین محمد، در آمد. و نیز هنگامی که قرار شد یکی از دختران آندرونیک سوم، امپراطور بیزانس، به عقد ازدواج اوزبیک در آید، وی اصرار کرد که عروس باید به دین اسلام در آید و خود را یک مسلمان بشمارد. (۱۸)

دوران فرمانروایی اوزبیک مصادف با اواخر حکومت ابوسعید، آخرین ایلخان مغول ایران بود. روابط دوستانه‌ای که ایلخانان با ممالک مصر در پیش گرفتند مورد رضایت اوزبیک نبود، لذا در سال ۷۳۶ق اوزبیک پادشاه قبیچاق از دشت خزر قصد هجوم به اران و آذربایجان نمود. از آنجایی که هوا به شدت گرم بود و به این واسطه جمعی از لشکریان هلاک گردیدند و سلطان ابوسعید نیز بیمار گردید، که بعداً در اثر همان بیماری در گذشت (۷۳۶ق)، یک چند عملیات نظامی طرفین متوقف گردید. پس از مرگ ابوسعید دولت ایلخانان ایران تجزیه شد و در هر گوشه‌ای از ایران مدعیان تاج و تخت به پاخاستند. ارپای گاون جانشین ظاهری ابوسعید به سوی سپاهیان اوزبیک لشکر کشید و آماده کارزار با خان دشت قبیچاق گردید. در همین زمان به اوزبیک خبر رسید که امیر قتلغ تیمور در خوارزم مرده است، همین مطلب باعث شد تا وی به قبیچاق عزیمت کند. (۱۹)

اوزبیک به سال ۱۳۴۱م/۷۱۴ق در گذشت، در حالی که نام او را اتحادیه قبیله‌ای مختلط مغولی - ترکی اوزبیکان جاودانه ساختند، و سرزمینشان را اوزبکستان نامیدند، که اکنون پس از کسب استقلال از شوروی سابق یکی از کشورهای مستقل آسیای مرکزی می‌باشد. پس از مرگ اوزبیک پسرش به نام جانی بیگ (۱۳۴۰-۱۳۵۷م / ۷۴۱-۷۵۸ق) فرمانروایی کرد. دوران فرمانروایی وی مصادف شد با سقوط دولت هولاکویی در ایران، بدین ترتیب نزدیک بود آرزوی دیرین خاندان جوچی، که عبارت از تسخیر و تصرف آذربایجان بود، جامه عمل پوشد. در سال ۱۳۵۵م/۷۵۷ق جانی بیگ از هرج و مرجی که در ایران رخ داده بود استفاده کرد و به آذربایجان حمله کرد و پایتخت آن، تبریز، را تصرف کرد. اشرف چوپانی فرمانروای محلی در این نبرد کشته شد و سرش را به در مسجد بزرگ تبریز آویختند. (۲۰)

جانی بیک بزودی به دشت قبچاق بازگشت و پسر خود بردی بیک را با پنجاه هزار سوار در آنجا باقی گذارد و به عنوان نائب السلطنه بر تخت نشاند. پس از چندی به بردی بیک خبر رسید که جانی بیک بیمار است، بنابراین بردی بیک برای دیدار پدر بیماراش به قبچاق عزیمت نمود. (۲۱)

پس از مرگ جانی بیک پسرش بردی بیک بر تخت نشست (۱۳۵۹-۱۳۵۷م ۷۶۰-۷۵۸ق). دوران فرمانروایی وی هم کوتاه و هم پر آشوب بود. زیرا اردوی زرین نیز دچار اختلافات داخلی و نزاع بین مدعیان تاج و تخت گردید.

تحولات سیاسی، نظامی اردوی سفید

سلطنت دشت قبچاق شرقی، نواحی بین رود سیحون و دریاچه خوارزم و دریای خزر، در این ایام در دست شعبه‌ای از خاندان آورده، پسر باتوپسر جوجی، بود. همانطور که پیش از این ذکر شد به تمام این نواحی اردوی سفید گفته می‌شد. پس از مرگ آورده الوس او در اختیار فرزندان و جانشینان وی قرار گرفت، و تا سال ۱۳۶۱م/۷۶۲ق، که اوروس خان ریاست عالیّه اردوی سفید را در اختیار داشت، شش تن از خاندان آورده بر این مناطق فرمانروایی کردند. از احوال خانات متقدم اردوی سفید اطلاعات زیادی در دست نیست. همین قدر می‌دانیم که مقام خانی در این اردو از پدر به پسر می‌رسیده، و برخی از خانات این اردو توانستند بلادی از اولوس جغتای و باتو را تصرف کنند.

اوروس خان (۱۳۷۵-۱۳۶۱م / ۷۷۷-۷۶۲ق) اولین خان از خاندان آورده می‌باشد که در تاریخ قبایل اردوی سفید صاحب اعتبار و حیثیت شده است، زیرا حکومت وی مصادف با ظهور امیر تیمور گورکانی بوده و چند بار نیز موفق گردیده تیمور را شکست دهد. توقتمش، یکی دیگر از خان‌زاده‌های خاندان آورده، بزرگترین مدعی اوروس خان بود. وی کوشید با کمک امیر تیمور اوروس خان را شکست داده و بر تاج و تخت اردوی سفید تکیه زند. ولی اوروس خان چندین بار او را شکست داده و پدر او را به قتل رسانید. عاقبت توقتمش به خدمت امیر تیمور، که در این زمان بر اولوس جغتای مسلط شده بود، آمد و از وی استمداد نمود. تیمور نیز وی را مورد احترام قرار داد و حکومت ولایت سقناق، کنار رود سیحون، را به او واگذاشته، به همراهی یکی از سرداران خود به آن سمت فرستاد. توقتمش دوبار از اوروس خان شکست خورد و در نوبت دوم دست او آسیب دید و به امیر تیمور پناه آورد. اوروس خان تسلیم توقتمش را از تیمور درخواست کرد، ولی تیمور از این کار سر پیچید و بزودی مابین آن دو جنگی در گرفت.

امیر تیمور به حدود اترارو سقناق لشکر کشید و پس از دوماه به علت بروز سرما و یخبندان هر دو طرف دست از جنگ کشیدند. این بار در سال ۷۷۷ق امیر تیمور با قدرت بیشتری به قلمرو اوروس خان لشکر کشید. در این زمان اوروس خان ناگهان درگذشت، و اندکی بعد نیز جانشین وی فوت شد. بدین گونه راه برای به سلطنت نشاندن توقتمش توسط تیمور هموار گردید. (۲۲)

توقتمش (۱۳۹۱-۱۳۷۶م / ۷۹۳-۷۷۸ق) آخرین فرمانروای نامی و پر قدرت در تاریخ خانات اردوی سفید وزرین است. وی پس از آنکه بر مقام سلطنت قبایل اردوی سفید مسلط شد، به طرف دشت قبچاق غربی حرکت نمود. و همچنانکه پیش از این گفتیم اوضاع اردوی زرین در این زمان به هم ریخته و آشفته بود و یکی از امرای متنفذ شاه تراش کروفری در قبچاق از خود نشان می داد. ولی توسط توقتمش منهزم گردید و شهر سرای را تصاحب کرد. در اثر این فتح که در سال ۱۳۷۸م / ۷۸۰ق نصیب او شد اختلاف مابین خانهای اردوی سفید را مرتفع ساخت و الوس قبچاق شرقی و غربی را تحت یک حکومت در آورد. در ایام حکومت توقتمش خان اردوی سفید مجدداً مقداری از شوکت از دست رفته خود را باز یافت، چه این شخص به روسیه لشکر کشید و در سال ۱۳۸۲م ۷۸۴ق مسکو را غارت کرده و به آتش کشید، و سراسر آن ناحیه را مثل ایام استیلای مغول به باد غارت داد. (۲۳)

با تمام این احوال این درخشندگی موقتی قبچاق در حکم آخرین شعله حیات او بود؛ زیرا توقتمش دچار غرور شده و نسبت به ولینعمت خویش، تیمور، راه خلاف در پیش گرفت و با او به جسارت رفتار کرد. امیر تیمور در دو جنگ یکی در محل اورتپه (۱۳۹۱م) و دیگری در نزدیکی رود ترک (۱۳۹۵م ۷۹۸ق) توقتمش را شکست داد و در اثر این جنگ دوم امیر تیمور در امور داخلی الوس جوجی مداخله کرده و دولت آن را از بین برد. و توقتمش خان نیز پس از مدتها سرگردانی در سال ۸۰۹ فوت کرد. دوره‌ای که پس از توقتمش پیش آمده یکی از ادوار تاریک تاریخ اردوی زرین است، که سراسر آن مستور از یک سلسله جنگهای داخلی مابین خاندانهای متخاصم بر سر تصاحب مقام سلطنت می باشد. در این میان سه خاندان مدعی تاج و تخت از همه مشهورترند:

اول خاندان اوروس خان که ایدیکو رئیس قبایل نوگای، از امرای متنفذ قبچاق از ایشان حمایت می کرد. دوم پسران توقتمش، سوم بعضی از افراد خاندان شیبان، که بعدها با عنوان ازبک نواحی ماوراءالنهر را از جانشینان تیمور به درآورده و با دولت پر قدرت و ملی حاکم بر ایران، یعنی صفویه همسایه گردیدند. می کوشم مهمترین تحولات سیاسی و نظامی شیبانیان را مورد مطالعه دهم. اما پیش از آن لازم به نظر می رسد چگونگی ظهور امیر تیمور و جانشینان او مورد بررسی قرار گیرد.

تشکیل امپراطوری تیموری

در شب سه‌شنبه ۲۵ شعبان سال ۷۳۶ق در شهرکش از توابع سمرقند، که امروزه به شهر سبز معروف است، امیر تیمور چشم به جهان گشود. پدرش امیر ترغای رئیس طایفه برلاس، یکی از طوایف اصیل و نجیب ترک، در اطراف شهرکش املاکی در اختیار داشته و بر ایل خویش ریاست می‌نموده‌است. امیر تیمور روزگار کودکی و جوانیش را در میان نزدیکان خویش به سر برد. منابع تاریخی از جزییات زندگی و فوت پدر تیمور اطلاع چندانی به دست نمی‌دهند، فقط از جانشینی عموی تیمور به ریاست ایل برلاس گزارشهایی آورده‌اند. (۲۴)

در این زمان تیمور در دستگاه عموی خود خدمت می‌کرد. این امر در زمانی بود که اوضاع و احوال ماوراءالنهر دشت قبچاق، مغولستان و ایران به کلی آشفته و از هم گسسته بود. و شیرازه امور از دست سلاطین و امراء به در رفته بود، و در هر گوشه‌ای امیری ترک یا مغول یا ایرانی دعوی پادشاهی و خیال سلطنت داشت. این دوره، دوره جنگهای سخت و شدید و کشتارهای بیرحمانه بود و شرایط تاریخی - اجتماعی آن روزگار ضرورت پیدایش نوعی حکومت مقتدر مرکزی را، که به عصر نزاعهای قبیله‌ای و خانگی پایان بخشد، نوید می‌داد. سرانجام، این مهم بدست امیر تیمور تحقق یافت، و بار دیگر تمام بخشهای سرزمین ایران و الوس جغتای و الوس جوجی تحت نظارت یک امپراطوری عظیم وحدت یافت.

مقدمتاً ضروری به نظر می‌رسد تحولاتی که در الوس جغتای جریان داشت مورد بررسی قرار گیرد. سرزمینی که به الوس جغتای معروف شده عبارت است از سرزمینهایی که چنگیزخان هنگام تقسیم ممالک امپراطوری خویش به فرزند دومش، جغتای، اعطاء کرده‌بود. این سرزمینها عبارت بودند از: «بعضی از بلاد خوارزم، بلاد ایغور، کاشغر، بدخشان، بلخ و غزنین تا نزدیکی‌های رود سند». (۲۵)

الوس جغتای در واقع همان سرزمینی است که سابقاً گورخانان قراختایی بر آن سلطنت می‌کردند و سلطنت مغولان این بار نیز بر روی سرزمینی ترک جای گرفته و عملاً خانات جغتایی سلطنتی مغولی در ترکستان بود. جغتاییان به شیوه بیابانگردی و صحرائنشینی زندگی می‌کردند و نماینده مغولان سنتی و اصیل بودند، آنها مفاهیم زندگی شهرنشینی را درک نمی‌کردند و هرگز به فکر ایجاد یک شهر مرکزی که دارای تشکیلات اداری و دیوانی و دیگر لوازم ضروری حکومت باشد بر نیامدند. اساساً برای جغتاییان مرزهای جغرافیایی معنایی نداشت. آنها پیوسته در حال حرکت و تغییر مکان بودند و اسکان یافتن آنان در مکانی ثابت با خلق و خوی بیابانگردی آنها جور نمی‌آمد. (۲۶)

جغتای، بانی این خانات از ۶۲۴ق (۱۲۲۷م) تا ۶۴۰ق (۱۲۴۲م) بر این مناطق حکومت کرد. پس از فوت او فرزندان و جانشینانش به حکومت بر ماوراءالنهر ادامه دادند، و مابین دولت ایلخانان ایران (خاندان قویلای که در چین به حکومت دست یافته بودند) و اردوی زرین محصور بودند. البته هیچ‌گاه نتوانستند دولتی به مفهوم واقعی در این سرزمین تأسیس نمایند.

در سال ۷۳۳ق قزان سلطان در الوس جغتای به پادشاهی رسید. بر طبق گزارش منابع عصر تیموری پس از اینکه قزان سلطان به پادشاهی نشست: «دست تسلط و تعدی بر گشاد و پای طغیان از جاده عدل و انصاف بیرون نهاد، خلایق از آسیب ظلم او بجان آمدند و مردم از شکایت بیدادش به فغان، چه سیاست قهر به افراط داشت...» (۲۷)

سیاست خشن و جسورانه قزان سلطان امرای بزرگ ترک و مغول را به تکاپو واداشت. از میان امرای ترک امیر قزغن با بعضی از امرای الوس جغتای متحد شده دست به شورش زد و پس از جمع لشکر و سپاه عزم جنگ با قزان سلطان نمود. در سال ۷۴۶ق میان طرفین جنگی سخت در گرفت، در حین جنگ تیری به چشم امیر قزغن اصابت کرد که در نتیجه کور شد و چون فصل زمستان در پیش بود قزان سلطان به ماوراءالنهر عقب نشست. در سال ۷۴۷ق جنگی دیگر میان آن دو در گرفت که این بار امیر قزغن موفق شد پادشاه ماوراءالنهر را شکست دهد و خود، پادشاه بلامنازع الوس جغتای گردد. (۲۸)

امیر قزغن مدت ده سال در ماوراءالنهر حکومت کرد، که از دوران حکومت وی در منابع تاریخی عصر تیمور به نیکی یاد شده است. اولین اقدام امیر قزغن پس از پیروزی انتصاب دانشمند اغلان، از خاندان اکتای، به خانی الوس جغتای و ماوراءالنهر بود. این حرکت امیر قزغن، بنا به ادعای گروسه خاتمه دادن به مشروغیت و رسمیت حکومت خاندان جغتای بر ماوراءالنهر ترکستان بود. دوران حکومت امیر قزغن مصادف با تجزیه حکومت ایلخانان در ایران بود. وی از این فرصت پیش آمده استفاده کرده، و در حالی که مابین ملک معزالدین حسین، حاکم هرات، و شیخ حسن جوروی و امیر وجیه‌الدین مسعود سربدار نزاع برخاسته بود، به هرات لشکر کشید و ملک معزالدین را شکست داده مطیع خویش ساخت. وی از طرف امیر قزغن حکومت بر هرات را در اختیار گرفت. (۲۹)

همزمان با از هم پاشیدگی قدرت ایلخانان ایران، همسایه شرقی ایران، الوس جغتای، نیز شکست شدید سیاسی و مذهبی را متحمل شد، که در جریان آن اولوس جغتای به دو پادشاهی تقسیم گردید. یکی از آنها در مغولستان، یعنی حوزه رود ایللی در شرق ترکستان که سخت به سنت مغولی و فادار ماند، بطوری که حتی اسلام نتوانست در آنجا رد پای به دست آورد، و

پادشاهی دیگر عبارت بود از مناطق ماوراءالنهر که در نتیجه به ترکی شدن آنان منجر گشته و گرایش به سوی دین اسلام در میان آنان از افزایش قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است. (۳۰)

امیر قزغن فرمانروای بخش غربی الوس جغتای، که در واقع باید وی را پیشقراول امیر تیمور دانست، مصمم بود تمام سرزمینهای ماوراءالنهر و ایران را تحت حکومت خویش متحد و یکپارچه سازد و باری دیگر سیادت و ریاست عامل ترک را بر عنصر و عامل ایرانی تحمیل کند. (۳۱)

امیر قزغن کوشید با امراء و اشراف ماوراءالنهر همداستان شده و به ایران لشکرکشی کند، اما اجل گریبانش گرفت و در پی یک توطئه به سال ۷۵۹ق به قتل رسید و تغلق تیمور که از اعضای اصلی خاندان جغتای بود در همین سال به قدرت رسید و با قبول اسلام توانست تخت فرمانروایی ماوراءالنهر را به دست آورد. وی پسرش الیاس خواجه را به سلطنت ماوراءالنهر نشاناد و خود به مغولستان عزیمت کرد. در همین عزیمت جنگی بود که تیمور توسط تغلق تیمور به عنوان مشاور الیاس خواجه نقش درجه دوم را در ماوراءالنهر بدست آورد، که البته این امر خوشایند طبع بلند تیمور نبود و این وضع چند صباحی بیش دوام نداشت. (۳۲)

امیر تیمور پس از جدایی از الیاس خواجه متوجه امیرحسین، نبیره امیر قزغن، شد تا به کمک یکدیگر بر الیاس خواجه یورش برند و ماوراءالنهر را تسخیر نمایند. از این زمان به بعد سرگذشت امیر تیمور و امیر حسین با یکدیگر گره می خورد و شرط موفقیت آنها در اتحاد با یکدیگر و جنگ با الیاس خواجه بود. این دو امیر با همکاری یکدیگر توانستند به تدریج بر بخشهای زیادی از ماوراءالنهر مستولی شوند و به محض شنیدن خبر فوت تغلق تیمور قوت قلب گرفته بر الیاس خواجه یورش بردند. در سال ۷۶۳ق با منهزم ساختن الیاس خواجه بر سمرقند، به کرسی ماوراءالنهر، دست یافته یکی از شاهزادگان خاندان جغتای را به نام کابلشاه پادشاه خواندند و در حقیقت خود زمام فرمانروایی ماوراءالنهر را به دست گرفتند. (۳۳)

پس از تسخیر سمرقند و جلوس امیر حسین بر تخت سلطنت ماوراءالنهر تضاد منافع وی با امیر تیمور زودتر از آنچه که تصور می شد آغاز گردید. مورخان عصر تیموری می نویسند: «چون امیر حسین بر تخت حکومت تمکن یافت حرص جمع مال بر طبیعتش مستولی شده دست ظلم و بیداد برگشاد و از وضع و شریف طلب نقد و جنس آغاز نهاد و مهم به مرتبه‌ای رسید که به مخصوصان و ملازمان حضرت صاحبقرانی، مثل امیر جاکو و امیر صیف‌الدین و آق‌بوقا بهادر و غیرهم مبلغی خطیر تحمیل کرد و محصلان برگماشت تا وجهی که هر یک رقم زده بود، گرفته بیاورند». (۳۴)

تیمور برای جلب آن اعیان و امراء از کیسه خویش هرچه را که امیرحسین مطالبه می نمود به آنها می داد. بدین گونه می رفت که میان امیرتیمور و امیر حسین افتراق و جدایی بوجود آید. چه هر دو امیر مایل به دفع دیگری بوده و از هر کوششی برای رسیدن به این مقصود نیز فروگذار نمی کردند. مؤلف مطلع السعدین می نویسد:

بنابراین این چون ارادت ازلی به زوال دولت امیرحسین متعلق بوده نخست دلهای خلیق را از او متغییر گردانید، و چون مقدر بود که حضرت صاحبقرانی (یعنی امیرتیمور) والی جهان باشد دلهای ارباب قلوب را مایل او ساخت و عَلم دولت او را به اوج آسمانی بر افروخت لاجرم دولت از امیرحسین روی برتافت و دو اسبه به استقبال آن صاحب دولت شتافت. (۳۵)

امیر تیمور که شخصی با هوش و فرصت طلب بود به یکباره از امیر حسین جدا نشد و هنگامی که هنوز دشمنانی قوی در بین بودند و پای استیلا و تسلط او چندان استوار نشده بود علناً سر به طغیان بر نداشت و به بهانه اجازه زیارت بیت الله نارضایتی خویش از ادامه خدمتگذاری در زیر فرمان امیر حسین را آشکار نمود. به هر تقدیر پس از یک دوره کشمکش و تحرکات نظامی از طرفین، خصوصاً پس از فوت زن امیر تیمور که خواهر امیرحسین بود، رشته قرابت سببی و به دنبال آن رابطه خصوصی این دو بریده شد. در پاییز سال ۷۶۷ ق امیر تیمور یا لشکریان خویش به آهنگ جنگ با امیرحسین از کش خارج شد. وی از کش حرکت کرده از آمو در ترمذ گذشت باختران را که تیول رقیب خودش بود تصرف نمود. پادگان امیر حسین در قندوز که غافلگیر شده بود، باخان بدخشان به تیمور پیوستند، و او غفلتاً در برابر شهر بلخ پدیدار شد. امیر حسین بی آنکه فرصت اقدامی یابد دریافت که از هر طرف در محاصره است. و راههایی به روی او بسته، چاره‌ای جز تسلیم و انصراف از سلطنت نیافت. وی خواستار شد که به زیارت مکه معظمه برود و تیمور با کمال بزرگواری و جوانمردی او را بخشید. (۳۶)

پس از آن امیر حسین با دو تن از همراهانش شبانه از قلعه بیرون آمده به بالای مناره مسجد جمعه شهری ویران، که از تعرض لشکر مغول سالم مانده بود، پناه آورد و بعداً در اثر یک اتفاق غیرعمدی و بدون اجازه امیر تیمور به قتل رسید. (۳۷)

پس از مرگ امیرحسین راه سلطنت بر ماوراءالنهر برای تیمور هموار گردید. در قوریلتایی که از جانب بزرگان و سادات عظام، همچون سید برکت تشکیل گردید تیمور به فرمانروایی برگزیده شد و در ۲۱ رمضان سال ۷۷۱ ق به سمرقند تختگاه خویش آمده و یکی از شاهزادگان جغتایی را که سیورقتمش نام داشت اسما به پادشاهی بر الوس گماشته و خود به نام او حکومت کرد. تیمور پس از استیلا بر ماوراءالنهر سیاست روشن بینانه‌ای را در پیش گرفت. او به درستی

دریافته بود که اگر به جنگهای پر دامنه خارجی نپردازد هر آن ممکن است که دشمنی طماع و سرسخت بر مایملک او نظر دوخته هستی او را بر باد دهند. بنابراین از این زمان به بعد یورشهای تیمور به ایران، هند، روسیه، الوس جوجی و آسیای صغیر و کشورهای عربی زبان آغازیدن گرفت. تیمور چیزی اندیشید و آن سرزمینهای وسیع تر و بالتیجه قدرت مالی بیشتر بود. او میخواست یک امپراطوری وسیع ایجاد کند که مرکز آن سمرقند باشد، و تمامی منابع و امکانات مادی و اقتصادی را در اختیار تنها خودش در آورد. و توسط عمال و جاسوسان خویش حوادث اطراف و خبرهای ممالک را دنبال می کرد. همچنین، به نحو دقیقی بر تمام امپراطوری خویش نظارت می کرد. (۳۸)

جانشینى امیر تیمور

امیر تیمور در شب چهارشنبه ۱۷ شعبان ۸۰۷ق/ ۱۹ ژانویه ۱۴۰۵ م در سن ۷۱ سالگی در شهر اترار رنجور شد و در گذشت. پس از مرگ تیمور شاهنشاهی ترک ماوراءالنهر دستخوش منازعاتی شد که بین پسران و نوادگان وی روی داد. بنابر گزارش ظفرنامه، تیمور ۳۶ پسر و نبیره و نبیره زاده داشت که نام همگی آنان در این کتاب آمده است. دولت تیموری که به نیروی شمشیر و تدبیر و تزویر تیمور از کنار دریای مدیترانه تا مرزهای چین و از مسکو تا دهلی کشیده شده بود پس از فوت وی اندک اندک روی به کاهش نهاد. با این حال تا شاهرخ، پسرش زنده بود از آسیای صغیر تا ناحیه سند و از خوارزم تا دریای عمان همه جا سکه و خطبه به نام سلطان تیموری بود. شاهرخ شایسته ترین و لایق ترین سلاطین خاندان تیموری بود. فرماندهی دلاور و سربازی رشید ولی صلح دوست بود. کسی که پس از فوت تیمور مالک سمرقند و ماوراءالنهر گردید خلیل سلطان پسر میرانشاه پسر تیمور بود. وی که شم سیاسی نداشت و فردی بوالهوس و ولخرج بود قادر به اداره بخشهای متصرفی خویش نبود؛ بنابراین امرای تیموری او را از تخت به زیر کشیدند و بجای او شاهرخ را به سلطنت نشاندند. سرزمینی که در تحت اداره مستقیم شاهرخ قرار داشت عبارت بود از ماوراءالنهر و ایران شرقی و بقیه نقاط امپراطوری تیمور مابین فرزندان و نبیره گان وی دست به دست می گشت و الوس جوجی نیز توسط تیمور مابین چند تن از خاندان چنگیز خانی، که دشمن توقتمش بودند، تقسیم گردید. از آن جمله تیمور قتلوق نوه اوروس خان بود که بین تمام مدعیان تاج و تخت توفیق نصیبش گردید و چند سالی بر مسند سلطنت جای گرفت. قبلاً ذکر گردید که در قبچاق آخرین اقدامات و مداخلات امیر تیموری این نتیجه را بخشید که توقتمش خان از ریاست اردوی زرین ساقط شد و رقیب او یعنی همین تیمور قتلوق، که از همان سلاله اوردا یا اردوی سفید است، بر تخت نشست. (۳۹)

شاهرخ روز دوم ماه مارس ۱۴۴۷م / ۸۵۰ ق و وفات یافت و پسرش الغ بیک به جای او بر تخت سلطنت نشست. وی مردی بود فاضل و دانشمند و مخصوصاً علاقه سرشاری به نجوم داشت. این پادشاه فاضل دربار خویش را در سمرقند به کانون درخشنده‌ای از شعر و ادب فارسی مبدل کرده بود. ولی در امور مملکت‌داری هیچ نیرو و قدرتی از خود بروز نمی‌داد. مغولان اردوی شیبان را که اوزبیک می‌نامیدند و در ایالات واقع در سیبری و ترکستان اقامت داشتند با حمله شدیدی به ماوراءالنهر آمدند و سمرقند را غارت کردند. برج کاشی را که معروف بود ویران و سرسرای که با تصاویر زیبا آراسته بودند پایمال گردید. (۴۰)

متعاقب قتل الغ بیک یک دوره جدید زد و خورد بین تیموریان آغاز شد. دو تن از برادرزادگان او عبدالله و بابر میرزا بر مسند سلطنت نشستند. عبدالله میرزا پادشاه سمرقند و ماوراءالنهر شد (۱۴۵۱-۱۴۵۰م) و دومی بابر میرزا پادشاه هرات و خراسان گردید (۱۴۵۲-۱۴۵۷). ابوسعید نوه میرانشاه به جنگ عبدالله میرزا رفت و او را مغلوب نموده به قتل رساند (۱۴۵۲م / ۸۵۵ق). نکته قابل توجه این است که ابوسعید و ابوالخیر خان، پادشاه ازبک، با یکدیگر بر ضد عبدالله میرزا متحد شدند و در این صورت بود که ابوسعید توانست بر تخت سلطنت ماوراءالنهر تکیه زند، و مطلب دیگر آنکه از همین زمان است که خاندان جوچی در منازعات خاندان تیموری مداخله نمودند؛ بطوریکه ابوالخیر خان مقام میانجی را در میان نوادگان تیموری کسب نمود (۴۱) و به قول گروسه این انتقامی بود که احفاد خاندان چنگیز خانی از اولاد تیمور به طور غیر منتظره‌ای می‌گرفتند.

سلطنت ابوسعید مصادف شد با ظهور دو سلسله پر قدرت ترکمن که بر سر تصاحب آسیای صغیر و ایران غربی با یکدیگر در زدو خورد بودند. در این زمان جهان شاه قراقویونلو فرمانروای عراق و آذربایجان بود و قصد داشت به خراسان لشکرکشی نماید و آن مناطق را از چنگ خاندان تیموری به در آورد. عاقبت پس از یک سلسله زدو خورد بین طرفین، شهر سمنان سرحد بین متصرفات تیموری و قراقویونلوها شناخته شد. با قدرت گرفتن اوزون حسن، رئیس ترکمانان آق‌یونلو، بین دو طایفه ترکمن نزاعی در گرفت که نتیجه آن شکست جهان شاه و نابودی قراقویونلوها بود. ابوسعید در صدد بود از این فرصت پیش آمده استفاده کند و بر ایران غربی نیز هجوم آورده آنجا را نیز تحت تسلط خویش در آورد. ولی از اوزون حسن شکست خورد و به دست وی کشته شد (۱۴۶۹م / ۸۷۳ق). اوزون حسن که مردی دلیر و در عین حال هوشمند بود یکی از شاهزادگان تیموری به نام یادگار محمد (پسر میرزا سلطان محمد) را به ناحیه خراسان فرستاد تا بر مسند حکومت تکیه زند. (۴۲) در حالی که یادگار محمد لیاقت کافی

برای فرمانروایی از خود نشان نداد و اوضاع اجتماعی ایران در اثر مداخلات ترکمانان آشفته و ناآرام می‌نمود، سلطان حسین میرزا از نوادگان بایقرا، پسر عمر شیخ پسر تیمور، ناگهان بر سر یادگار محمد تاخت و او را کشت و خود بر تخت نشست. وی ۳۷ سال بر هرات و خراسان فرمان راند، که یکی از درخشان‌ترین دوران فرمانروایی تیمور به شمار می‌رود؛ زیرا دربار وی در هرات به مرکزی بسیار باشکوه و تابان از علم و ادب تبدیل گردید. شاعر جلیل‌القدر ایرانی جامی و دو مورخ نامی، میرخواند و نوه دختری او خواند میر و نقاش ایرانی بهزاد و خوشنویس شهیر سلطان علی مشهدی در خدمت سلطان تیموری به سر می‌بردند. وزیر او امیر علی شیر نوایی مشهور و معروف است، که یکی از نخستین شعرای بزرگ ادبیات ترکی جغتایی و فارسی است. در زمان سلطنت این پادشاه معارف پرور هرات تبدیل شد به یک «فلورانس» و دوران سلطنت حسین بایقرا را می‌توان دوره احیا و تجدد شعر و ادب تیموری نام نهاد. (۴۳)

در سالهای آخر عمر حسین میرزا فرزندان متعدد او در اندیشه سلطنت فرو رفتند و از فرمان پدر سر پیچیدند. عاقبت سلطان تیموری در ۱۱ ذی‌الحجه سال ۹۱۱ در گذشت به محض فوت او فرزندانش هر یک کوس استقلال زدند و به جای آنکه با یکدیگر متحد شده در برابر شیبیک خان ازبک به دفاع برخیزند تیغ بر روی یکدیگر کشیدند. بدیع‌الزمان پسر حسین میرزا و جانشین وی از همان ابتدای سلطنت خود دچار حمله محمد شیبانی پادشاه فاتح ازبک، که از سال ۱۵۰۰ ماوراءالنهر را متصرف شده بود، گردید. بدین‌گونه بساط دولت تیموری به وسیله ازبکان برچیده شد و خراسان نیز مانند سمرقند و بخارا به دست خانهای ازبک خاندان شیبانی افتاد و پس از گذشت یک قرن نژاد چنگیزخان به‌طور قطع نژاد امیر تیمور را مقهور و مغلوب نمود. (۴۴)

ظهور ازبکان در آسیای مرکزی

ازبک نام یکی از خانان اردوی زرین از نسل جوجی بود، که توسط شاخه دیگری از خاندان جوجی، یعنی شیبانیان، مورد استفاده قرار گرفت، و از اواسط قرن چهاردهم میلادی تمام طوایف و قبایلی که مطیع شیبانیان شده بودند به نام ازبک نامیده و شناخته شدند. اقتباس نام ازبک توسط شیبانیان شاید بخاطر آن باشد که ازبک زمامداری بود که اردوی زرین را به دین اسلام متمایل ساخته بود. به هرحال پس از آنکه قدرت تیموریان در ماوراءالنهر در هم شکست خاندان شیبانی توسط ابوالخیرخان (متولد ۱۴۱۲م) که یکی از اخلاف شیبان، جوان‌ترین فرزند جوجی، بود موفق شدند قدرت ازبکها، یا به عبارت دیگر شیبانیان، را در آسیای مرکزی و

ماوراءالنهر پایه گذاری نمایند. ابوالخیرخان که مؤسس واقعی قدرت و حشمت ازبکان می باشد خود زندگی پُر از حادثه‌ای داشته است. در هفده سالگی (۱۴۲۸) رسماً به عنوان خان، حاکم یورت و اردوی شیبانی، که در کنار رود تورا واقع در سیبری بود، شناخته شد. بلافاصله پس از اعلام خانی ابوالخیر به الوس سابق خاندان جوجی حمله ور شد و بخشهایی از اولوس جوجی را که در مشرق رود اورال و شمال سیحون قرار داشت مورد تاخت و تاز قرارداد و تمام آنها را تصرف نمود. از سال ۱۴۳۰ تا ۱۴۳۱م حتی خوارزم را نیز گرفت و اورگنج را غارت کرد و کمی قبل از ۱۴۴۷م به زیان و ضرر تیموریان شهرهای مستحکم واقع در کنار سیحون را از سقناق تا اوزکند همه را مسخر نمود. ظاهراً وی سقناق را پایتخت خود قرارداد. ابوالخیر از جنگ و جدالهایی که بین تیموریان به وجود آمده بود استفاده نمود و داخل ماوراءالنهر شد و مساعدت نمود تا ابوسعید تیموری در سمرقند بر سریر سلطنت بنشیند. (۴۵)

در حالی که قدرت ابوالخیرخان به اوج تعالی رسیده بود ناگهان در حدود سالهای ۱۴۵۶-۱۴۵۷م مورد حمله و هجوم قبیله اویرات یا کلموک (قلموق) یعنی مغولان شرقی قرار گرفت. این قبیله صاحب املاک وسیعی در مغولستان و آلتایی کبیر و سواحل جنوب غربی دریاچه بایکال و ... بودند، که البته در فکر توسعه به سرزمینهای اطراف نیز بودند. ابوالخیر با آنها پیکار بسیار عظیمی نمود و شکست خورد و ناچار به سقناق گریخت و قوای غالب، سواحل شمالی سیحون را غارت کردند. این شکست لطمه بسیار سختی به قدرت و عظمت ابوالخیر وارد کرد. دونفر از خانهای شعبه جوجی به نامهای قرائی و جانی بیک، که از دست نشاندگان ابوالخیر بودند او را رها کردند و نزد خان جغتایی، بیسن بوقای ثانی رفتند و او آنها را در خطوط سرحدی مغولستان دارای ملک و زمین کرد. در سالهای بعد (در حدود ۱۴۶۵-۱۴۶۶م) بسیاری از این طوایف صحرانورد که تا آن زمان مطیع و متقاد ابوالخیر بودند از او جدا شدند و نزد قرائی و جانی بیک رفتند و با آنها زندگی مستقلی شروع نمودند. این صحرانوردان و بیابانگردانی که از خانات ازبک جدا شدند و رفتند از آن تاریخ به نام قزاق شناخته شدند. (یعنی ماجراجویان یا طاغیان و عاصیان)، آنها را به نام قرقیز قزاق نیز نامیدند. این انتزاع و جدایی آنها یک واقعه بسیار مهم تاریخی محسوب می شود. ابوالخیرخان در سال ۱۴۶۸م آخرین پیکار علیه قرقیز - قزاقها را انجام داد، وی می کوشید آنها را از حالت طاغیان و عاصیان به مطاوعت و متابعت درآورد، ولی در این پیکار مقتول شد و تقریباً سه سال بعد یک خان جغتایی موسوم به یونس، که در مغولستان فرمانروایی داشت، بقیه ازبکهایی را که نسبت به آن خاندان وفادار باقی مانده بودند پراکنده و متفرق ساخت. (۴۶)

اما ازبکهای یاغی و طاغی یعنی قرقیز - قزاقان در مرغزاران یک دولت صحرانورد و سیاری تشکیل دادند و می‌کوشیدند تا تاشکند را تصرف نمایند ولی توفیق نیافتند و از تعقیب این امر صرف‌نظر نمودند.

محمد شیبانی در ماوراءالنهر

محمد شاهبخت خان معروف به شیبیک خان ازبک پسر بوداق سلطان پسر ابوالخیر خان پسر دولت شیخ پسر ابراهیم اوغلن پسر فولاد اوغلن پسر منگوتیمور پسر باداکول (باداقول) پسر جوجی بوقاپسر بهادر پسر شیبان خان پسر جوجی خان پسر چنگیزخان مغول^(۴۷) در سال ۸۵۵ق تولد یافت و چون شاعر بود به مناسبت نام جدش شیبانی تخلص می‌کرد و به همین سبب شیبانی خانی نیز معروف است. شیبیک خان ازبک پس از فوت ابوالخیر خان با کمک خاندان جغتایی مغولستان، محمودخان، موفق شد در امور ماوراءالنهر، که اینک دستخوش منازعات سیاسی مابین خاندان تیموری بود، مداخله کند و ازبکان را در این مناطق به عنوان یک عامل قدرتمند معرفی نماید. جاه طلبی شیبانی خان برای حکومت بر بخش وسیعی از آسیای مرکزی او را به صورت دشمن اجتناب‌ناپذیر تیموریان درآورد. بابر نواده تیمور که توجه ویژه‌ای به سمرقند داشت تلاش نمود این شهر را تسخیر نماید. وی در سال ۱۵۰۰م / ۹۰۶ق بر ضد شیبیک خان به سمرقند لشکر کشید، ولی از وی شکست خورد و در سال ۱۵۰۱م به کاشغر عقب‌نشست.^(۴۸)

خوشبختانه در خصوص برخی از وقایع تاریخی دوران فرمانروایی شیبیک خان کتاب باارزشی نظیر «مهمان‌نامه بخارا»، از نوشته‌های اوایل قرن دهم که توسط شخصی به نام فضل‌الله روزبهان تألیف شده در دست می‌باشد. این کتاب به دستور محمد شیبیک خان نوشته شده است. از آنجایی که فضل‌الله سنی مذهب بوده است و در تاریخ عالم آرای خود مطالبی تند و زننده درباره پدر و جد شاه اسماعیل نوشته بود مورد غضب شاه اسماعیل قرار گرفته بنابراین ناچار شد از وطن خویش هجرت نماید، و چون بازماندگان تیموری که در این وقت با صفویان متحد بودند نمی‌توانستند فضل‌الله را در پناه خویش بگیرند، بنابراین وی به نزد شیبیک خان رفته و در همان جا بود که برخی از آثار خویش از جمله همین کتاب مهمان‌نامه بخارا را برای شیبیک خان نوشت. فضل‌الله در طرح یکی از مباحث فقهی خویش به نام «حدیث حارث» کوشیده است ظهور شیبیک خان را با استناد به حدیث فوق‌الذکر توجیه دینی نماید وی می‌نویسد:

«حضرت پیامبر (ص) فرمود بیرون آید مردی از ماوراءالنهر و مراد او از نهر جیحون است

که او را نهر بلخ گویند... دیگر می‌فرماید، گفته شود آن مرد را حارث، آن مرد بسیار حراشه باشد و بر مقدمه او مردی باشد که او را منصور گویند، تمکین کند یعنی ممکن سازد و جای و مکان دهد از برای آل محمد (ص) همچنانکه تمکین کردند قریش از برای رسول خدا، واجب باشد بر هر مؤمنی یاری کردن او و در بعضی روایات آمده «پذیرفتن او» یعنی قبول کردن هر امری که او فرماید و به هر امری که او دعوت نماید اجابت باید کرد... و ظهور آن حضرت (شیبک خان) از ماوراءالنهر خود بسیار ظاهر است علی‌الخصوص آنکه اول نوبتی که آن حضرت از آب آمویه جهت محاصره بلخ عبور فرمودند سنه تسع و تسعمایه بود...» (۴۹)

چنانکه پیش از این دیدیم در این زمان اوضاع ماوراءالنهر و خراسان به سبب منازعات درباری خاندان تیموری آشفته و ناآرام بود، شیبک خان از این فرصت پیش آمده استفاده نمود و به بخارا لشکر کشید و پس از تسخیر آنجا به طرف سمرقند حرکت کرد و سمرقند را از یکی از نوادگان تیموری به نام امیر علی خان گرفت و در آن شهر به سلطنت نشست. از آن پس تا سال ۹۱۳ ق تمام ترکستان و ماوراءالنهر با قسمتی بزرگ از خراسان را از دست بازماندگان تیموری به در آورد، که ناگاه با ظهور شاه اسماعیل اول و تشکیل سلسله صفویه مواجه شد. محمدخان شیبانی صاحب ترکستان غربی، ماوراءالنهر و فرغانه و خراسان شده بود و تحت قیادت او امپراتوری ازبک مهمترین دولت آسیای مرکزی گردید. از آنجایی که شیبانی خان در مذهب تسنن تعصب زیادی نشان می‌داد و با پیروان شیعه به سختی دشمن بود، بر شاه اسماعیل که از آغاز پادشاهیش مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران شمرده و نسبت به سنی مذهبان کشور نظر مثبتی نداشت، به چشم دشمنی می‌نگریست. (۵۰) بدین گونه یکبار دیگر ایران تحت قیادت صفویان شیعی مذهب هویت ملی خویش را به دست آورد و در برابر مهاجمان ترک و مغول به دفاع از موجودیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خویش پرداخت. گروسه خاطر نشان می‌سازد که زندگی «صفویه» و «ازبک» در تمام شئون با یکدیگر مغایرت داشتند. صفویه ایرانی بودند ولی ازبکها مغولی و ترک، صفویه شیعی مذهب متعصبی بودند ولی ازبکها سنی مذهبان متعصب. محمدخان شیبانی به عنوان قهرمان تسنن و به عنوان فرزند چنگیز خان به پادشاهی صفوی اخطار و ابلاغ نمود که دست از شیعه‌گری بردارد و خود را مطیع و منقاد وی بشناسد والا ازبک تا آذربایجان به سراغ او خواهد آمد. (۵۱)

محمدخان شیبانی مکرر به شاه اسماعیل نامه‌های تهدیدآمیز نوشت و حتی در یکی از نامه‌های خود او را فقط اسماعیل داروغه خطاب کرد و نوشت چون قصد زیارت کعبه دارد باید که او راهها را برای عبور سپاه ازبک بسازد و خود با پیشکش و هدایای شایسته به پیشواز آید و

در سراسر ایران خطبه و سکه به نام او کند و گرنه پسرانش را به قلع و قمع او مأمور خواهد کرد. و در پایان نامه پرسیده بود که محل ملاقات و مقاومت در کجا خواهد بود. (۵۲) شاه اسماعیل به این پیام بی ادبانه شاه ازبک جواب داد که چون در حلقه درویشانم با لشکریان خودم به زیارت مرقد مطهر امام رضا (ع) به مشهد، که در قلب خراسان واقع می باشد خواهم شتافت هیچ دیوار و حصاری از پیشرفت من جلوگیری نخواهد نمود. (۵۳)

نوروز روز پنجشنبه ۲۲ ماه ذی الحججه شاه اسماعیل برای بیلاق به خرقان حرکت نمود که به وی خبر رسید ازبکان به کرمان هجوم آورده و مشغول غارت آنجا هستند. اسماعیل به او پیغام داد که دست از این حملات ناشایسته بردارد. ولی شیبیک خان که سودای تسخیر ایران را در سر می پروراند به این مطلب توجه نکرد. بنابراین اسماعیل متوجه خراسان شد و زمانی که وارد دامغان شدند ازبکان به طرف مرو متواری گردیدند. اسماعیل بعد از زیارت آستانه منوره امام رضا (ع) به سمت سرخس و زورآباد و دارالسلطنه هرات، روانه حصار مرو گردید. محمدخان شیبانی در مرو انتظار اسماعیل را داشت و در نزدیکی همین شهر مرو در تاریخ ۱۵۱۰م / ۹۱۶ق مغلوب و کشته شد که ماده تاریخ آن چنین است: «فتح شاه دین پناه» (۵۴)

پس از کشته شدن شیبانی، شاه اسماعیل دستور داد که کاسه سر وی را طلا بگیرند و از آن قدحی بسازند و در آن به میگساری بپردازند، و پوست سرش را پُر از گاه نمودند و برای سلطان بایزید عثمانی فرستادند. (۵۵) شیبیک خان یازده سال پادشاهی کرد و در شصت و یک سالگی کشته شد با مرگ او سراسر خراسان، ولایات هرات و مرو و قندهار تا رود آمویه (جیحون) به ممالک شاه اسماعیل پیوست و مذهب شیعه در آن ولایات نیز مذهب رسمی شد.

جانشینان محمدخان شیبانی

از آغاز تأسیس دولت ازبکها در آسیای مرکزی دو بار کنترل آن نواحی از چنگ ازبکها خارج گردید، نخست بلافاصله پس از مرگ ابوالخیرخان و سپس با مرگ محمد شیبانی در جنگ معروف مرو. با این حال سلسله ازبک و خاندان شیبانی، بر خلاف تصور مضمحل و نابود نشد، زیرا جنگ غجدوان (در شمال بخارا) که در سال ۱۵۱۲ م / ۹۱۸ق مابین ازبکها و متحدین ایرانی، به سرداری امیرنجم ثانی، و بابر نواده تیموری که پیوسته سودای فرمانروایی بر ماوراءالنهر در سر داشت، درگرفت. نتیجه اش شکست مصیبت بار ایرانیان و پیروزی درخشان ازبکها بود. این پیروزی باعث گردید تا ازبکها یک بار دیگر به شهرهای ایران هجوم آورند و تمام مناطقی را که پیش از این از دست داده بودند دوباره تصرف نمایند. بدین ترتیب شهرهای بلخ،

بخارا، سمرقند، تاشکند و نواحی دیگر به چنگ ازبکها افتاد. این دولت یکبار دیگر احیا گردید و در تمام قرن شانزدهم (۱۵۰۰-۱۵۹۹) بر ماوراءالنهر سلطنت نمود. پیروزی غجدوان باعث شد تا بابرشاه به طور قطع از ماوراءالنهر صرفنظر نماید و توجه خویش را به فتح هندوستان معطوف نماید. از این پس دولت صفویه مابین دو دولت ترک سنی مذهب، ازبکها و عثمانی‌ها، محصور گردیده و پیوسته در جهت حفظ مرزهای سیاسی ایران با آن دو دولت در کشمکش و زدو خورد به سر می‌برد. زمانی که صفویان مشغول جنگ با عثمانی‌ها بودند ازبکها به ایران حمله می‌کردند و اغلب شهرهای خراسان را مورد تاخت و تاز خویش قرار می‌دادند و زمانی که شاهان صفوی متوجه مناطق شرقی ایران می‌شدند ازبکها موقتاً عقب‌نشینی می‌کردند. این وضعیت در تمام دوران صفویه کمابیش جریان داشت، که البته تأثیرات بسیار مخربی برای مردم و شهرهای خراسان به همراه داشت.

پس از مرگ شیبانی خان، عموی وی که ارشد خاندان شیبانی بود، یعنی کوچکونچی (۱۵۳۰-۱۵۱۰م) به فرمانروایی رسید و مقام خان‌عالی را برای خود رسمیت بخشید و سکه و خطبه به نام خویش جاری کرد.^(۵۶) و در زمان فرمانروایی وی و پسرش ابوسعید ازبکها قسمتی از خراسان با شهر مشهد و استرآباد را از ایرانیان گرفتند؛ ولی بزودی شاه‌طهماسب صفوی در نبردی که در نزدیکی تربت شیبان در سال ۹۳۵ ق نصیبش شد آن مناطق را پس گرفت.^(۵۷) ولی این حملات متوقف نگردید و در آغاز سلطنت شاه طهماسب ازبکها به رهبری عبدالله شش بار به خراسان حمله نمودند.

متنفذترین فرد خاندان شیبانی شخصی بود موسوم به عبیدالله خان ازبک (یا عبدالله خان ثانی)، وی در سال ۱۴۷۶م / ۹۴۰ ق متولد گردید و در زمان به قدرت رسیدن یکبار دیگر ازبکها ماوراءالنهر و قسمتهای زیادی از خراسان را تصرف نمودند. وی که در دوران جوانی در خدمت محمدخان شیبک به عنوان یک سرباز و خادم دیوانی تجربیات ارزشمندی اندوخته بود شایستگی آن را داشت که لایق‌ترین فرمانروای ازبک قلمداد گردد. وی از ۱۸ سالگی وارد نبرد با دشمنان داخلی و خارجی گردید و با اینکه گاه‌به‌گاه مغلوب می‌شد ولی هیچ‌وقت از این شکستها دچار یأس و ناامیدی نمی‌شد. عبدالله بتدریج مالک بلخ، سمرقند و تاشکند، فرغانه، بدخشان، خوارزم و بخشهایی از خراسان شد.^(۵۸) فی‌الواقع می‌بایست عبدالله را احیاکننده مجدد دولت ازبک به حساب آورد. وی کوشید تا تشکیلات اداری منظمی به وجود آورد و وضع پولی را اصلاح نمود و بسیاری تأسیسات عام‌المنفعه بنیاد نهاد و پُل و کاروانسرا و کاریز دایر

نمود و با این اقدامات نام نیکی از خود در آسیای مرکزی به یادگار گذاشت. (۵۹) ازبکها از فرصت استفاده کرده، و در حالی که صفویان با عثمانی‌ها در حال جنگ بودند به شهرهای خراسان حمله کرده و شهرهای مشهد و نیشابور را تسخیر نموده و سکنه آن دو شهر توسط لشکریان آنها قتل‌عام گردیدند، ازبکها در این زمان به وقیحانه‌ترین اقدامات متوسل گردیدند. آنها به آستانه مبارک امام هشتم شیعیان هجوم آورده و با کمال بی‌حرمتی و وقیحانه هرکسی را که به آن مکان مقدس پناه آورده بود مورد ضرب و شتم قرار داده و در صحن مقدس امام رضا (ع) جوی خون به راه انداختند. در اثر این اقدامات سراسر ایالات خراسان به وضع فلاکت باری دچار گردید. (۶۰)

چون این اخبار به گوش شاه‌عباس رسید لشکری مهیا نموده و عازم جنگ با ازبکها گردید؛ ولی در بین راه بیمار شد و ناگزیر از پیشرفت باز ماند. وی نامه‌ای به این مضمون به عبدالؤمن خان نوشت:

«... چند مرتبه شده خان‌زاده عالی به اراده مملکت‌گیری خراسان و حدود ممالک می‌آید و رعایا و عجزه را پایمال سم ستوران گردانیده به لوازم قتل و غارت می‌پردازد و چون موکب همایون ما متوجه خراسان می‌گردد، به مقابله درنیامده روی می‌گرداند و ما با آرزوی ملاقات، با قلیل جمعی که در پایه سریر اعلی حاضر بودند، مستعد رزم و پیکار آن خان کامکاریم. طریق مردانگی آن است که آن خان عالی تبار در این مرتبه ننگ فرار بر خود قرار ندهد و مردانه قدم در معرکه کارزار گذارد که آنچه مشیت‌الهی قرار یافته باشد به‌ظهور آید». (۶۱)

شاه‌عباس بار دیگر در سال ۱۰۰۱ ق برای بازپس گرفتن شهرهای خراسان از قزوین بیرون آمد و تا بسطام پیش رفت که نامه‌ای از عبدالؤمن خان ازبک که در نیشابور بود به او رسید و با لحن بی‌ادبانه و برخلاف آداب و رسوم درباری نوشته شده بود و از شاه‌عباس خواسته بود که مصالحه‌نامه‌ای را که پیش از آن میان حسن‌بیک آق‌قویونلو و سلطان حسین میرزای بایقرا درباره سرحدات عراق و خراسان منعقد شده بود، محترم شمارد و خراسان را رها کند و به عراق بازگردد و در این نامه پرسیده بود که محل ملاقات و جنگ کجا خواهد بود. شاه‌عباس در جواب وی نوشت که مصالحه سلطان حسین میرزا با حسن بیک ترکمان به آن دو ربطی ندارد و درباره محل جنگ نیز بزودی با وی روبه‌رو خواهد شد. (۶۲)

پس از ردوبدل شدن یک سلسله مکاتبات، که مفاد آنها در کتب تاریخی عصر صفویه آمده است، شاه‌عباس به سوی سبزوار، نیشابور و مشهد لشکر کشید و از آنجا به استرآباد رفت و

چون این خبیر به عبدالمؤمن خان رسید دوباره به خراسان بازگشت و شهر سبزوار را قتل عام کرد. از آن پس قسمتی از خراسان تا سال ۱۰۰۷ق در دست ازبکان باقی ماند. در این مدت شاه عباس مشغول مطیع ساختن شورشیان مازندران و گیلان و لرستان بود. در سال ۱۰۰۷ میان عبدالله خان و پسرش عبدالمؤمن بر سر سلطنت نزاع افتاد و در همان حال عبیدالله درگذشت. به دنبال این خبیر شاه عباس یک بار دیگر به خراسان لشکر کشید و در حالی که به مشهد نزدیک می شدند خبر کشته شدن عبدالمؤمن خان به گوش مردم رسید که مایه شادمانی بسیار گردید و شاه عباس فاتحانه وارد مشهد گردید. (۶۳)

مرگ عبدالمؤمن خان آغاز اضمحلال و تجزیه دولت ازبکها را در آسیای مرکزی به دنبال داشت. از آن پس خانات ازبک به دست خاندان دیگری به نام جانی یا آسترخانی (هشترخانی) انتقال یافت که از سال ۱۵۹۹م تا سال ۱۷۸۵م در ماوراءالنهر سلطنت کرد و بخارا پایتخت آنها بود. در همین سال یک خانات مستقل دیگر در خوقند تشکیل شد و شهر بلخ تیول ولیعهد محسوب می شد. این وضع ادامه داشت تا اینکه نادرشاه افشار آن شهر را تصرف نمود و بر ازبکها غلبه کرد، و خان آسترخانی مطیع و متقاد نادرشاه شد و رود آمویه را سرحد جنوبی بخارا شناخت. (۶۴)

یادداشتها

۱. بویل، جی، آ. تاریخ ایران کمبریج. ترجمه حسن انوشه. جلد پنجم (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶)، صص ۹۰-۱۱.
۲. صفا، ذبیح الله. تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، تهران.
۳. جویسی، عظاملک. تاریخ جهانگشای. نگارش منصور نروت (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲)، صص ۷۵.
۴. همان، صص ۸۷.
۵. رشیدالدین فضل الله همدانی. جامع التواریخ به کوشش بهمن کریمی (تهران: اقبال، ب.ت)، صص ۵۶۱.
۶. رشیدالدین فضل الله همدانی، صص ۴۷.
۷. خواندمیر، محمدبن خاوند شابلخی. روضةالصفاء. تهذیب و تلخیص عباس زریاب خوئی. جلد دوم (تهران: علمی، ۱۳۷۳)، صص ۸۸۵.
۸. روضةالصفاء، صص ۸۸۸.
۹. گروسه، رنه. امپراتوری صحرائوردان. ترجمه عبدالحسین میکده. (تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۸)، صص ۶۴۳.
۱۰. گروسه، صص ۶۴۳.
۱۱. طبقات ناصری. صص ۲۱۵، جلد دوم.

۱۲. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ص ۷۳۱.

۱۳. همان، ص ۷۴۴.

۱۴. همان، ص ۷۶۵.

۱۵. گروسه، ص ۲۵۶.

۱۶. همان، ص ۶۵۷.

۱۷. همان، ص ۵۹-۶۵۸.

۱۸. ساندروز، ج. تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت. (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۱۵۹.

۱۹. روضة‌الصفاء، ص ۹۷۲-۱۷۴.

۲۰. عبدالرزاق سمرقندی. مطلع السعدین. به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران:)، ص ۳۱۴-۳۱۲.

۲۱. همان، ص ۳۱۵.

۲۲. شامی، نظام‌الدین. ظفرنامه. با کوشش پناهی سمنانی (تهران: بامداد، ۶۳)، ص ۷۷-۷۴.

۲۳. یزدی، شرف‌الدین. ظفرنامه.

۲۴. شامی، ص ۱۵.

۲۵. حبیب‌السیب، ص ۷۷ جلد.

۲۶. گروسه، ۵۳۵.

۲۷. شرف‌الدین علی یزدی، جلد اول، ص ۲۱.

۲۸. همان، ص ۲۲-۲۱.

۲۹. همان، ص ۲۸-۲۳.

30. J,A,Boyle. The Cambridge History of Iran. Vol.6, 1969, p.43.

۳۱. گروسه، ص ۵۶۰.

۳۲. نظام‌الدین شامی، ص ۱۹ و نیز روضة‌الصفاء، جلد ششم، ص ۱۶.

۳۳. همان، ص ۲۸.

۳۴. روضة‌الصفاء، جلد ششم، ص ۳۶.

۳۵. سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق. به اهتمام عبدالحسین نوایی. (تهران: ظهوری، ۱۳۵۳)، ص ۳۷۲.

۳۶. نطنزی، معین‌الدین. منتخب‌التواریخ. به تصحیح زان اوین (تهران: خیام، ۱۳۳۶)، ص ۲۵۸.

۳۷. شرف‌الدین علی یزدی، جلد اول، ص ۱۵۳.

۳۸. ابن عربشاه، ص ۲۹۹.

۳۹. گروسه، ص ۷۷۳.

۴۰. همان، ص ۷۶۲.

۴۱. روضة‌الصفاء، ص ۱۱۸۴.

۴۲. همان، صص ۱۲۰۲-۱۲۰۵.
۴۳. گروسه، ص ۷۷۱.
۴۴. همان، ص ۷۷۲.
۴۵. گروسه، صص ۷۸۴-۷۸۶.
۴۶. همان، ص ۷۸۷.
۴۷. روزبهان حنجی، فضل‌الله. مهمان‌نامه بخارا. به اهتمام منوچهر ستوده (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱). ص ۴۱.
۴۸. ریاض الاسلام. تاریخ روابط ایران و هند. ترجمه محمدیافر آرام و غفاری فرد (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳) ص ۲۰.
۴۹. مهمان‌نامه بخارا، صص ۹۹-۹۳.
۵۰. فلسفی، نصرالله. زندگانی شاه‌عباس اول. جلد اول (تهران: علمی، ۶۴)، ص ۲۵.
۵۱. گروسه، ص ۷۹۱.
۵۲. فلسفی. ص ۲۰.
۵۳. گروسه، ص ۷۹۲.
۵۴. حسینی استرآبادی. از شیخ صفی‌تاشاه صفی. به تصحیح احسان اشراقی (تهران: ...). صص ۲۵-۲۴.
55. Gevin, Hambly (ed), Weidenfeld and Nicolson. «Central Asia», London 1967, p.158.
56. Central Asia, p.163.
۵۷. از شیخ صفی‌تاشاه صفی، ص ۵۹.
۵۸. نظری، محمودین هدایت‌الله نوشته‌ای. نقاوه‌الانارقی ذکر‌الاخیر. به اهتمام احسان اشراقی (تهران: علمی و فرهنگی، ۷۳)، صص ۲۹۰-۳۰۲.
۵۹. گروسه، ص ۷۹۶.
۶۰. نقاوه‌الانار، صص ۳۶۷-۳۷۳.
۶۱. از شیخ صفی‌تاشاه صفی، ص ۱۶۲.
۶۲. نصرالله فلسفی، ص ۱۴۳۶.
۶۳. همان، ص ۱۴۴۶.
۶۴. گروسه، ص ۷۹۷.